



بدیل اولیسِ ناسیکا در خیابان ناسا

جوئیس و جادوی ادبیات

مروری بر کتاب «جیمز جوئیس»

نوشته چستر جی اندرسون

ترجمه هوشنگ رهنما

انتشارات هرمس - بهار ۱۳۸۷

کتاب

استنیسلاس، تصمیم می‌گیرند از کالج «پل ودر» فرار کنند و تا پیچن هاوس، کارخانه برق کنار موج‌شکن خلیج دوبلین و نزدیک دهانه رودخانه «لیفی» پیاده‌روی کنند. او و برادرش به دنبال ماجراهای واقعی‌اند و به نظرشان احتمالاً می‌توانند در «پیچن هاوس» دور دست با واقعیت روبه‌رو شوند. وقتی به رودخانه تولکا می‌رسند به سمت راست می‌پیچند و تا باراندازهای طرف شمال رودخانه لیفی پیش می‌روند و در آن‌جا به تماشای کشتی‌های بزرگ و منظره با شکوه بندرگاه دوبلین می‌پردازند. سوار بر قایق مسافری، از رودخانه لیفی می‌گذرند و از این‌که هیچ‌یک از ملوانان نروژی - که در بارانداز روبه‌رو، سرگرم خالی کردن کالاهای یکی از کشتی‌ها هستند؛ چشمان سبز ندارند، سخت دلگیر می‌شوند. با پولی که دارند بیسکویت و لیموناد تمشک می‌خرند و از جاده رینگراند بیرون می‌روند. از مزرعه‌ای می‌گذرند و نزدیک رودخانه دادر در سراسیمه ساحل آن می‌نشینند. پیرمرد ژنده‌پوشی نزدیک می‌شود. دندان‌های زردش از هم فاصله زیادی دارد. با پسرها در مورد رمان‌های عاشقانه، شروع به صحبت می‌کند. مرد به نظر استنیسلاس «بت‌پرست پیر هم‌جنس‌باز» می‌آید و آن دو سعی می‌کنند از آن مکان بگریزند. هنگامی که «بت‌پرست پیر هم‌جنس‌باز» برمی‌گردد، با پسرها در مورد شلاق خوردن صحبت می‌کند و واژه «شلاق خوردن» را چندین بار تکرار می‌کند. جیمز به چشم‌های سبز شیشه‌ای مرد، که از زیر پیشانی‌اش بیرون زده، خیره می‌شود. پسرها فرار می‌کنند ولی جیمز با این بت‌پرست پیر مشترکات بیش‌تری حس می‌کند تا با استنیسلاس و هم‌کلاسی‌های دیگرش.

«ده سال بعد، جوئیس تجربه زمان کودکی خود را در داستانی با عنوان «برخورد» که در مجموعه دوبلینی‌ها منتشر شده، روایت می‌کند. صص ۱ و ۲

می‌موری و جان جوئیس در سال ۱۸۸۱ با یکدیگر ازدواج می‌کنند و جیمز اولین فرزند آن‌ها در دوم فوریه ۱۸۸۲ در خانه شماره ۴۱ میدان برایتون که در آن زمان از محله‌های اعیانی در حاشیه جنوبی شهر دوبلین به شمار می‌رفت، به دنیا می‌آید.

مادر جوئیس، که ده سال جوان‌تر از پدرش است، زنی نرم‌خو و زیباست که جیمز

جیمز جوئیس از جمله پیشگامان داستان‌نویسی مدرن است؛ شیوه داستان‌سرایی او چه در داستان‌های کوتاه و چه در رمان‌هایش روزه‌های فراوانی برای نویسندگانی که پیرو مکتب او هستند، می‌گشاید و به اعتقاد خیلی‌ها جوئیس جادوگر ادبیات مدرن است. شاهد این مدعا هم روز ۱۶ ژوئن یعنی روزیست که اولیس در آن اتفاق می‌افتد؛ در این روز مردم دوبلین در شهر راه می‌افتند و به همان مکان‌هایی می‌روند که اولیس رفت گویی اولیس از رمان بیرون آمده، به تعداد کثیری تکثیر شده و در متن جامعه زندگی دیگری را از سر گرفته باشد؛ آیا این همان جادوی ادبیات نیست؟

کتاب «جیمز جوئیس» نوشته چستر جی اندرسون، این امکان را فراهم می‌آورد تا شناخت بهتری از شخصیت و خفیات جوئیس، شاعر و داستان‌نویس ایرلندی، ضمن خلق آتارش به دست بیاوریم. این کتاب را باید بخوانیم تا بدانیم، چه‌طور داستان‌های مجموعه دوبلینی‌ها، بنابر شرایط خاص روحی جوئیس به مانند پازلی کنار هم چیده شده‌اند. یا چه‌طور شاهکاری نظیر اولیس خلق شده است. ضمن خواندن این کتاب و آشنایی با اطرافیان جوئیس از جمله مادرش «می‌موری جوئیس» که او را بسیار دوست می‌داشت و همسرش «نورا بارنکل» که بی‌اندازه صبور و همراه بود، درمی‌یابیم که چه‌طور شخصیت‌هایی نظیر گرتا کانروی در «مردگان» و یا مالی بلوم در «اولیس» خلق شده‌اند. در این کتاب مجموعه قابل توجهی از مستندات تاریخی دوران زندگی جوئیس فراهم آمده و ترجمه بسیار روانی از آن توسط «دکتر هوشنگ رهنما» صورت گرفته است. در این یادداشت تلاش کرده‌ام تا ضمن مروری بر کتاب، نگاهی اجمالی به تاریخچه زندگی و آثار جوئیس داشته باشم.

* * *

یکی از روزهای اوایل ماه ژوئن ۱۸۹۵، جیمز جوئیس سیزده ساله و برادرش

و این سبک «در داستان خواهان با بازنمایی تصویر افلیج در گذشته، یعنی پدر روحانی فلین، در ذهن فلج شده بازماندگان سطحی و پیش‌پافتاده، به سرعت به بار می‌نشیند.» و جویس را به عنوان مبدع چنین رفتاری با واقعیت در نوشته‌هایش، صاحب سبکی منحصر به فرد می‌سازد.

همچنین جویس با وجود روی آوردنش به نثر همچنان خود را شاعر می‌پندارد. اما آثار شعری جویس «شعرهای غنایی سستی‌اند که به شیوه جکوبی - به این منظور که زمزمه شوند، سروده شده‌اند.» با این حال او اولین مجموعه اشعارش را با نام «موسیقی مجلسی»، تقریباً قبل از چاپ داستان‌ها و رمان‌هایش، در سال ۱۹۰۷ منتشر می‌کند.

سال ۱۹۰۴ جویس مقاله‌ای را با عنوان «آئین مقدس» چاپ می‌کند. در این مقاله به برآورد ارزش‌های نسبی «گروه پانتومیم» نویسندگان بازگشت ادبی ایرلند و خود پرداخته است. از دیدگاه او، نویسندگان بازگشت ادبی، بردگان کوته‌بین خدای پول و «اراذل و اوباش» هستند و او تبعیدی سربلند و شاخ و شانه‌کشی بود که در پی ارسطوی بدله‌گو و آرکوناس آهنین روان است تا به قله جهان دست یابد. بعد از انتشار این مقاله روشن است که روح جویس در آرزوی تبعید است و تنها نورا است که او را به دوبلین پای‌بند می‌کند. نورا می‌پذیرد تا به همراه جویس، دوبلین را به قصد زوریخ ترک کند. و به این ترتیب جویس با دوبلین وداع کند. اما در زوریخ نمی‌تواند شغلی دست و پا کند و به ناچار به شهر بندری «پولا» می‌رود و به کار تدریس سرگرم می‌شود. در همین دوران جویس فصلی از رمان «استیون قهرمان» و یک داستان کوتاه بر اساس خانواده دایی خود ویلیام موری، به نام «خاک رس» را که در مجموعه دوبلینی‌ها قرار دارد می‌نویسد.

اما جویس و نورا در شهر پولا که به تالاب بی‌حرکتی می‌ماند، در تنگدستی و تنهایی بسر می‌برند و اوضاع و احوال خوبی ندارند. بنابراین به دنبال دعوت آرتیفونی مدیر بنگاه کارایی انگلیسی، برای پیوستن به گروه آموزگاران شهر بندری تریسته، به آن شهر نقل مکان می‌کنند. در همین شهر است که در ۲۷ ژوئیه ۱۹۰۵ جورجیو اولین فرزند نورا و جیمز به دنیا می‌آید. و جویس سه داستان دیگر از مجموعه دوبلینی‌ها، یعنی «شبانه روزی»، «همتایان» و «پرونده دردناک» و همچنین ۲۱ فصل از رمان استیون قهرمان را به پایان می‌رساند.

به این ترتیب ۱۲ داستان مجموعه دوبلینی‌ها آماده شده و آن‌ها را به ناشر می‌سپارد. جویس احساس می‌کند که داستان‌ها به خاطر «دقت طبیعت‌گرایی‌شان در جزئیات» و «بوی خاص فساد و تباهی» که در آن‌ها موج می‌زند، به «فصلی از تاریخ اخلاق ایرلند» بدل شده‌اند. این دیدگاه جویس نسبت به آثار خودش به عنوان فردی بی‌تفاوت در مقام هنرمند، همیشه باقی می‌ماند. با این همه مجموعه دوبلینی‌ها را ناشر به دلیل توهین به مقدسات کاتولیک و غیراخلاقی بودن برخی از داستان‌ها نمی‌پذیرد.

جویس روانه رم می‌شود و دوره‌ای وحشتناک از افسردگی و ناخوشی را سپری می‌کند: «دهانم پر از دندان‌های کرم‌خورده است و روح سرشار از آرزوهای تباه شده.» در گیرودار چنین اوضاع و احوالی نورا بار دیگر باردار شد و ناگزیر به



رابطه عمیق عاطفی با او دارد، مادر در ذهن او همواره گرمی، خانه، آتش و مذهب کاتولیک را تداعی می‌کند.» و جیمز به‌رغم عدم وابستگی به «پدر بوی چوب‌پنبه گرفته‌اش، میل به شادخواری، ولخرجی، عشق به موسیقی و بدله‌گویی را از او به ارث می‌برد.

ژوئن سال ۱۹۰۴ جویس با «نورا بارنکل» دخترک شهرستانی ساده و درعین حال صریح‌اللهجه آشنا می‌شود. در نخستین دیدار، لباس جویس، (که استیون نیز در اولیس به تن دارد) او (نورا) را به اشتباه انداخته و گمان کرده بود که جویس، ملوان است. شاید هم جویس بدیل اولیس ناولسیکانا در خیابان ناسا بود.

نورا که بعدها همسر جویس می‌شود با قرار دادن تجربه‌ای از واقعیت در دسترس جویس، الهام‌بخش او در آفریدن شخصیت‌های «گرتا کانروی» در مردگان و «برتا روان» در تبعیدی‌ها و «مالی بلوم» در اولیس و «آنا لیونا پلویل» در «شب‌زنده‌داری فینگن‌ها» می‌شود.

همین سبک تقلیدی (گرتا برداری از واقعیت زندگی) که از نوآوری‌های جویس بود، دلیل توفیق داستان‌هایش می‌شود؛ سبکی که تقریباً همزمان با او چخوف نیز به آن روی آورده بود.

بدین ترتیب، جویس در داستان‌هایش به تقلید از سبک زندگی واقعی می‌پردازد

تریسته بازمی‌گردند.

رد شدن دوبلینی‌ها برای چندمین بار از سوی ناشر، آماس بدفرجام عنیبه چشم، جزو بحث‌های دائمی با نورا و از همه مهم‌تر درآمد اندک، به جویس حق می‌دهد که احساس دل‌مردگی کند.

آشفتگی روحی و تناقضات رفتاری جویس که ناشی از همین دل‌مردگی و سرخوردگی‌هاست، او را به سمت تئاتر سوق می‌دهد. در سالن تئاتر به‌طرز غیرعادی بازیگران را تشویق می‌کند، از ناراحتی به خود می‌پیچد، حرکات وحشیانه می‌کند و حین تماشای اجرای نمایش با صدای بلند گریه می‌کند.

عاقبت جویس در سال ۱۹۰۹ با پسرش جورجیو به ایرلند بازگشته، با آشنایان و دوستان قدیمی دیدار می‌کند و به حرفه روزنامه‌نگاری می‌پردازد. در همان زمان است که با «کازگریو» آشنای قدیمی نورا، برخورد می‌کند. کازگریو ادعا می‌کند به‌رغم این‌که جویس در دلبری از نورا موفق و پیروز شده، اما نورا در همان زمان با او رابطه داشته است. این ادعا، جویس را دچار بحران روحی شدیدی می‌کند. این احساسات جویس در آثاری نظیر «مردگان» و در فصل پنجم «چهره هنرمند در جوانی» و در بخش «کیرکه» از رمان «اولیس» به نوعی ثبت شده است. با این‌حال جویس احساس می‌کند که به نورا در مقام - الهه مادر - نیازمند است: «رهنمون من باش، ای قدیس‌ام، ای فرشته من... هر آینه، به شاعر نوع بشر بدل خواهی شد. در این لحظه که می‌نویسم، نورا این واقعیت را احساس می‌کنم. جان من بزودی در جان تو جای خواهد گرفت. آه، که خواهم توانست چونان کودکی زاده از تن و خون تو، در زهدان تو آشیان کنم، از خون تو نیرو بگیرم و در تاریکی گرم پنهان تنات بیارامم».

جویس تا ژانویه ۱۹۱۰ در دوبلین می‌ماند و سینما «ولتا» را که توفیق چندانی هم نمی‌یابد، تأسیس می‌کند و در تمام آن مدت مکاتباتش با نورا قطع نمی‌شود. به محض بازگشت به تریسته، شعر هجویه‌اش را درباره دوبلین چاپ می‌کند و بعد از آن دیگر هرگز، جز در آثارش، به دوبلین بازمی‌گردد.

از جمله اشارات جالب این کتاب، بازگویی جریان آشنایی جویس با «ازرا پاونند» است. ازرا پاونند شاعر بلند نظر، تأثیر زیادی در شناخته شدن آثار جویس دارد. او وصف جویس را از «ویلیام باتلر ییتس» شنیده و در نامه‌ای از جویس می‌خواهد تا یکی از شعرها یا نوشته‌هایش را برای او بفرستد تا در نشریه‌های زیرنقودش، به چاپ برساند. پاونند حتی مبلغی پول به جویس پیشنهاد می‌دهد. در ژانویه ۱۹۱۴، جویس فصل اول چهره هنرمند و نسخه‌ای از دوبلینی‌ها را برایش می‌فرستد. به فاصله یک هفته، پاونند پاسخ می‌دهد که رمان چهره هنرمند عالی‌ست و نثر جویس با نثر هنری جیمز، جوزف کنراد و هودسون برابری می‌کند و این که قصد دارد آن فصل کتاب را برای سردبیر نشریه آگونیست بفرستد. پاونند چند روز بعد هم در نامه‌ای به جویس، مجموعه داستان دوبلینی‌ها را می‌ستاید و اظهار می‌دارد که داستان‌های «یک برخورد»، «شبانه‌روزی» و «ابر کوچک» را برای چاپ به اچ. ال. منکن سردبیر نشریه «اسمارت ست» خواهد فرستاد. مجموعه دوبلینی‌ها سرانجام در ۱۵ ژوئن همان سال یعنی ۱۹۰۴

منتشر می‌شود. و این زمانی‌ست که جنگ میان صربستان و اتریش آغاز می‌شود و استینسلاس (برادر جویس) و جویس به زوریخ نقل مکان می‌کنند. جویس در زوریخ دوستان زیادی می‌یابد و بخشی از این اقبال به دلیل حضورش در کافه‌هایی‌ست که اغلب به آن‌ها رفت و آمد می‌کند. و بخش دیگر این شانس مربوط به خنده‌های مسری، استعداد دوبلینی‌اش در حاضرجویی و بذله‌گویی و شیوه باده‌گساری منحصره‌فردش است. در عین حال جویس از لذت هم‌نشینی و معاشرت با فرانک و دکیند، رومن رولان، رنه شیکل و استفان زویک برخوردار می‌شود؛ گروهی از نمایشنامه‌نویسان و بازیگران و کارگردانان حرفه‌ای که زوریخ را به مرکز جنبش تئاتری که «ایسن» آغازگر آن است، بدل کرده‌اند.

این مرحله‌ای از زندگی جویس همزمان با اوج شهرت جهانی اوست؛ با این همه گرفتاری مالی گاه‌به‌گاه همچنان برقرار است؛ و افزون بر آن، بیماری آب سیاه چشم‌هایش روز به روز بدتر می‌شود.

سال ۱۹۱۸، ازرا پاونند موفق می‌شود نظر مساعد خانم ویور، سردبیر نشریه آگونیست را برای انتشار اولیس، به صورت یاورقی به‌دست آورد. اما خیلی زود سانسورچیان همچنان که علیه چهره هنرمند در جوانی و دوبلینی‌ها، قد علم کرده بودند، در برابر جویس و اولیس، صف‌آرایی می‌کنند. این، مصادف با زمانی است که خانم هارولد مک کورمک، تنها دختر جان. دی. راکفلر پدر و ثروتمندترین مهاجر شیک‌پوش زوریخ، مقرر می‌کند ماهانه هزار فرانکی برای جویس تعیین کرده است. این پرداختی منظم، به جویس برای نگارش دنباله اولیس خیالی آسوده‌تر می‌بخشد. هرچند که چند شماره بعد نشریه آگونیست، به دلیل چاپ «اولیس» توقیف می‌شود.

جویس در ۱۹۱۹ باردیگر به تریسته بازمی‌گردد، اما چندی بعد در ژوئیه ۱۹۲۰، رهسپار لندن می‌شود. و در میان راه تصمیم می‌گیرد که یک هفته با کمی بیش‌تر در پاریس بماند. اما این توقف کوتاه به چیزی حدود بیست سال اقامت در پاریس تبدیل می‌شود. علت این ماندگاری شرایط مساعدی‌ست که ازرا پاونند برای او فراهم می‌آورد. پاونند نسخه‌هایی از «چهره هنرمند در جوانی» را به‌دست افرادی بانفوذ رسانده و برای معرفی جویس به جامعه ادبی آن روز پاریس تلاش می‌کند.

در پاریس، نردبان آن روز ادب جهان، جویس با سیلوپا بیچ، آشنا می‌شود. سیلوپا، مدیر کتاب‌فروشی شکسپیر آند کامپنی است. رابطه دوستانه‌ای میان جویس و سیلوپا شکل می‌گیرد و بیچ اندکی بعد ناشر «اولیس» و مجموعه شعر «یکی به شاهی» او می‌شود.

جویس از طریق سیلوپا و پاونند، با تی. اس. الیوت، ارنست همینگوی، اسکات فیتز جرالده، گرتروود اشتاین، مارسل پروست و شروود آندرسون و بسیاری دیگر آشنا می‌شود.

در همین دوران است که حملات عصبی شیوزوفرنیک در «لوسی» - تنها دختر جویس - شدت می‌گیرد. شاید چگونگی زندگی جویس، مهاجرت‌های فراوانش، نابسامانی‌های مالی و فکری، از هم‌گسیختگی رفتار و اغتشاشات داخلی زندگی

آثار جویس

مقاله «درام و زندگی» - نشریه فورتناپتلی ۱۹۰۰

مقاله «روزگار هوجیگری» - به صورت تک نگار ۱۹۰۱

مقاله «جیمز کلارنس منگن» - نشریه یونیورسیتی کالج دوبلین ۱۹۰۲
بیست و یک معرفی کتاب، روزنامه دیلی اکسپرس دوبلین - بین
سال‌های ۱۹۰۰ تا ۱۹۰۴

داستان - مقاله «چهره هنرمند»، نشریه آیریش هومستد ۱۹۰۴

مجموعه شعر «موسیقی مجلسی» - ایتالیا ۱۹۰۷

رمان «چهره هنرمند در جوانی»، لندن ۱۹۱۴، «این رمان در ابتدا
استیون قهرمان نام داشت»

نمایشنامه «تبعیدی‌ها» - لندن ۱۹۱۸

رمان «اولیس» - پاریس ۱۹۲۲

مجموعه شعر «یکی یه شاهی»، پاریس ۱۹۲۷

مجموعه کامل اشعار جویس - نیویورک ۱۹۳۶

رمان «شب زنده‌داری فینینگن‌ها» - لندن، ۱۹۳۹

سخن می‌گوید.

سال ۱۹۳۱ جویس به همراه خانواده به لندن عزیمت می‌کند و در همان‌جا به‌طور «رسمی» با نورا بارنکل در کلیسا ازدواج می‌کند؛ این ازدواج به دلیل دلبستگی افراطی لوسیا به پدر و خشم نسبت به مادر، باعث سرعت گرفتن بیماری روانی دخترک می‌شود، در حالی که انحراف چشم‌هایش هم، افزایش برخوردارهای عصبی غیرعادی او را به همراه دارد. این وضعیت جویس را عمیقاً آزار می‌دهد. با این همه، جویس گسست‌های روانی لوسیا را به نبوغ فراوانی که در او می‌بیند، مربوط می‌داند. او شعرهای لوسیا را در مجموعه‌ای منتشر کرده و نقاشی‌هایش را می‌ستاید. پل لئون منشی جویس در جایی می‌گوید: «آقای جویس تنها به یک فرد اعتماد دارد و آن هم لوسیا است.» و زمانی جویس به خانم ویور، سردبیر نشریه آگونیست، می‌گوید: «ذهن لوسیا مثل تندر نافذ و بی‌محاسبت.» در واقع، جویس به گونه‌ای از لوسیا حمایت و دفاع می‌کند، گویی که این بیماری خود اوست؛ و البته شاید چنین هم بود.

نینو فرانک کسی‌ست که فصل «آنا لیونیا پلوربل» از رمان اولیس را به ایتالیایی ترجمه کرده است. او ضمن مشورت‌هایش در حین ترجمه این فصل از رمان درمی‌یابد که جویس پیش از آن‌که به معنی وفادار باشد، به آوا و آهنگ کلام پای‌بند است. جویس در نامه‌ای به لوسیا می‌نویسد: «خدا می‌داند چه معنایی در نثر من نهفته است. همین بس که به گوش خوشایند است. و طرح‌های تو هم به چشم خوشایند می‌نمایند. همین، به نظر من، کافی‌ست.» با این همه جویس زمانی به ساموئل بکت می‌گوید: «قادرم هر سطر از کتاب خود را توجیه کنم. زبان در دست من مثل موم نرم است.»

شب زنده‌داری فینینگن‌ها، که آن همه انرژی روحی از جویس ربوده، آخرین اثر اوست که در روز تولدش، دوم فوریه ۱۹۳۹ در پاریس به دستش می‌رسد. همان‌وقت نورا می‌گوید: «بسیار خب جیم، من تا به‌حال هیچ‌کدام از کتاب‌هایت را نخوانده‌ام ولی بالاخره یک روز باید آن‌ها را بخوانم، چون با فروش خوبی که دارند، باید کتاب‌های خوبی باشند.»

دو سال بعد در ۱۱ ژانویه ۱۹۴۱ جویس بر اثر دردهای شکمی که سال‌ها آزارش می‌داد، در بیمارستان بستری می‌شود و دو روز بعد یعنی در ۱۳ ژانویه ۱۹۴۱ بدرد حیات می‌گوید. روز ۱۵ ژانویه جیمز جویس در زیر خاک سرد گورستان برف‌گرفته فلوترن در بیرون شهر زوریخ، آرام می‌گیرد. □

پانوشت:

کلیه نقل قول‌ها برگرفته از: کتاب جیمز جویس، نوشته پرفسور چستر جی اندرسون - ترجمه دکتر هوشنگ رهنما

* «اشاره به مقاله‌ای از دکتر عطاءالله مهاجرانی با عنوان «ترجمه اولیس به فارسی»

إزرا پاوند: شاعر و منتقد ادبی آمریکایی تبار ۱۹۷۲ - ۱۸۸۵

پولا: شهری بندری در یوگسلاوی پیشین و کرواسی امروز

ویلیام باتلر ییتس: نقاش، شاعر و نویسنده ایرلندی ۱۹۴۸ - ۱۸۶۵

تی. اس. الیوت: منتقد، شاعر و نمایشنامه‌نویس انگلیسی - آمریکایی ۱۹۶۵ - ۱۸۸۸

او، که بار بسیاری از آن‌ها بر دوش نورا و بچه‌ها بود، در روان‌پریشی لوسیا بی‌تأثیر نباشد.

سیلویا بیچ، رمان اولیس را در سال ۱۹۳۰ منتشر می‌کند و ۲۰۰ پوند پیش‌پرداخت انتشار آن را برای جویس می‌فرستد. تبلیغات سیلویا و پاوند، جویس را به شخصیتی افسانه‌ای بدل می‌کند. جویس در نامه‌ای به سیلویا می‌نویسد: «واقعیت این است که من فردی کاملاً معمولی‌ام و اصلاً این همه رنگ‌آمیزی‌های تخیلی درخور من نیست.» با این همه او تا اندازه زیادی به این افسانه‌پردازی‌ها که او را عارفی دیوانه، شعبده‌باز و عضو یکی از سازمان‌های جاسوسی نامیده‌اند، دامن می‌زند؛ «چنان‌که ترجیح می‌داد بخشی از اولیس هم میهم و رازگونه باقی بماند تا به گفته خودش استادان دانشگاه را تا سده‌ها سرگرم کند...» با وجود موفقیت اولیس و دریافت حق‌التألیف قابل توجه آن و نیز پیش‌پرداخت یک کمپانی آمریکایی برای چاپ «شب‌زنده‌داری فینینگن‌ها» - که البته ده سال بعد نوشتن‌اش به پایان می‌رسد.

زندگی جویس «همچنان بر دوشش سنگینی می‌کند» و او روز به روز کم‌حرف‌تر می‌شود؛ چنان‌که روزی از خستگی عمیق روحی به دوستی شکایت می‌کند و از هزینه روحی وحشتناکی که بابت نوشتن شب‌زنده‌داری فینینگن‌ها پرداخته